

سایه‌ای در میان شما

گزیده اشعار آنا آخماتووا

ترجمه

احمد پوری



مؤسسه انتشارات نگاه

تهران، ۱۳۹۲

آخماتووا، آنا آندری یونا، ۱۸۸۸-۱۹۶۶ م. Akhmatova, Anna Andreevna

سایه‌ای در میان شما: گزیده اشعار آنا آخماتووا / ترجمه احمد پوری.

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۲، ۳۶۰ ص. مصور؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

ISBN: 978-964-351-865-3

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

متن اثر اصلی به زبان روسی است و کتاب حاضر ترجمه برگزیده‌ای از متن انگلیسی

تحت عنوان The complete poem of Anna Akhmatova به فارسی است.

عنوان دیگر: برگزیده اشعار آنا آخماتووا.

۱. شعر روسی - قرن ۲۰ م. - ترجمه شده به فارسی.

۲. آخماتووا، آنا آندری یونا، ۱۸۸۸-۱۹۶۶ م. Khmatova, Anna Andreevna

۳. شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه شده از روسی. الف. پوری، احمد، ۱۳۳۵ - ، مترجم

۱۹۳۲ ۱۶/۳/۳۴۴۳ PG ۷۱/۸۹۱

شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۶۷۵۰۹

سایه‌ای در میان شما

گزیده اشعار آنا آخماتووا

ترجمه احمد پوری

چاپ اول: ۱۳۹۲، لیتوگرافی: طیف نگار، چاپ: مروی، شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۳-۸۶۵-۳۵۱-۹۶۴-۹۷۸

حق چاپ محفوظ است.

* * *

مؤسسه انتشارات نگاه

تأسیس ۱۳۵۲

دفتر مرکزی: خ. انقلاب، خ. شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ ۶۳، طبقه

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

www.entesharatnegah.com info@entesharatnegah.com

Email: negahpublisher@yahoo.com

فهرست

پیشگفتار	۷	■	۷۲	تنها چند
دربارهٔ این مجموعه	۲۳	■	۷۳	سلطان چشم خاکستری
دیدار با آنا آخماتووا	۲۵	■	۷۵	او سه چیز را
از مجموعهٔ <i>شامگاه</i>	۵۹	■	۷۶	چون مرغ کوکو
دو شعر	۶۱	■	۷۷	پارک آکنده را
۱. هر دو روی بالش	۶۱	■	۷۸	در شبی مهتابی
۲. همان نگاه	۶۲	■	۷۹	در اوج بطالت
و زمانی که همدیگر را	۶۳	■	۸۱	هیچ قلبی به قلب دیگر
در خاکم کن	۶۴	■	۸۲	مست که می‌شوی
می‌خواهی بدانی	۶۶	■	۸۳	عشق
بر میز کوچک	۶۷	■	۸۴	عشق با فریب
در اتاقم	۶۸	■	۸۵	دستانم پشت شالم
ناراحت نمی‌شوم	۷۰	■	۸۶	خورشید در خاطره
از میان	۷۱	■	۸۸	در نیمه باز است

روز چهارشنبه ساعت ۳	۹۰	■	۱۳۰	جدایی
روح مرا سر می کشی با نی	۹۱	■	۱۳۱	چقدر تاریکند
در جنگل	۹۳	■	۱۳۲	پنداشتیم تهیدستیم و بی چیز
امروز نامه‌ای برایم نیامد	۹۵	■	۱۳۳	نمی توانی اینجا بیایی
سه بار برای شکنجه من	۹۷	■	۱۳۵	همه چیز، او را به خاطر من...
از مجموعه تسبیح	۹۹	■	۱۳۶	خاطره‌ای در درونم است
به خود آموختم	۱۰۱	■	۱۳۷	این جا گویی
بی خوابی	۱۰۳	■	۱۳۸	زنده‌ای یا که مرده، نمی دانم
شامگاه	۱۰۴	■	۱۳۹	می دانم تو پاداشی هستی
دیگر از یک لیوان نخواهیم...	۱۰۶	■	۱۴۰	آری من
لیخندی به لب دارم	۱۰۸	■	۱۴۱	تنهایی
شامگاهان بر سر میز	۱۰۹	■	۱۴۲	تودردناکی
به الکساندر بلف	۱۱۰	■	۱۴۳	چون نامزدی هر غروب
ظرافت را	۱۱۲	■	۱۴۴	از چه رو گاه
چه کنم که توان از من می گریزد	۱۱۳	■	۱۴۵	نمی دانیم چگونه
چه زیبا بود...	۱۱۴	■	۱۴۶	رویا
مؤدبانه پیشم آمدی	۱۱۵	■	۱۴۸	خانه سفید
سردرگمی	۱۱۶	■	۱۵۰	روشنایی غروب
از مجموعه فوج پرندگان سفید	۱۱۹	■	۱۵۱	آزارم نداد
خانه سفید را	۱۲۱	■	۱۵۳	بارهنک
جاده تاریک و پر پیچ	۱۲۲	■	۱۵۵	خانه در سکوت می شود...
می بینم، می بینم هلال ماه را	۱۲۴	■	۱۵۶	گردن آویزی از دانه‌های ریز
هیچ جا	۱۲۶	■	۱۵۸	شهرت جهانی
او حسود بود	۱۲۸	■	۱۵۹	و من تنها ماندم
چطور می توانی در نوا بنگری	۱۲۹	■	۱۶۱	با کسی سخن نخواهم گفت

برده‌ها را نکشیدم	۱۶۳	■	دیگر در میان زنده‌ها نیستی	۱۹۸
خبر	۱۶۴	■	در آستانه سفید	۱۹۹
کسی ترانه این دیدار را نخواند	۱۶۵	■	برای عزیزانم	۲۰۰
سحرگاهان بیدار می‌شوی	۱۶۶	■	خسته از	۲۰۲
در جاده‌ای رازناک و سفید	۱۶۷	■	لالایی	۲۰۳
موضوع بسیار ساده است	۱۶۸	■	از مجموعه نیزار	۲۰۵
همه روزه، هر بامداد	۱۶۹	■	قلبم را از تو نهان کرده‌ام	۲۰۷
رود به ترمی در جریان است	۱۷۰	■	دوزخ دانه	۲۰۹
تمامی روز	۱۷۱	■	مرثیه	۲۱۰
اکنون که	۱۷۲	■	تقدیم‌نامه	۲۱۲
دیگر کسی گوش به شعر و...	۱۷۳	■	مقدمه	۲۱۴
زمانی که ماه در آسمان	۱۷۴	■	۱. سپیده‌دمان تو را بردند	۲۱۵
از فاخته پرسیدم	۱۷۵	■	۲. دن آرام در گذر	۲۱۶
غمگین‌ام و پیر...	۱۷۶	■	۳. نه، این من نیستم،...	۲۱۷
زمانی که ملت	۱۷۷	■	۴. کاش می‌توانستم سنا،...	۲۱۸
از مجموعه پس از میلاد	۱۷۹	■	۵. هفته‌ها، ماه‌ها به صدای...	۲۱۹
روایای تاریک	۱۸۱	■	۶. هفته‌های بی‌وزن به تندی...	۲۲۰
چرا چنین	۱۸۷	■	۷. حکم	۲۲۱
قوها بر بال باد در پروازند	۱۸۸	■	۸. به مرگ	۲۲۲
فرشته‌ای که سه سال...	۱۸۹	■	۹. دیوانگی	۲۲۴
به نجوا می‌گوید	۱۹۰	■	تصلیب	۲۲۶
چه زیباست این جا	۱۹۲	■	پی‌نوشت	۲۲۷
از تو گسسته‌ام دیگر	۱۹۳	■	مؤخره ۱	۲۲۷
پس چنین پنداشتی	۱۹۵	■	مؤخره ۲	۲۲۸
نرده‌های آهنین	۱۹۶	■	الهه عشق	۲۳۱

۲۷۹	■	۲۳۲	به نقاش
۲۸۲	■	۲۳۳	می‌شود زندگی را
۲۸۵	■	۲۳۴	مرا ببخش
۲۸۶	■	۲۳۵	اگر نور هولناک ماه
۲۸۷	■	۲۳۶	شهری که دوستش داشتم
۲۸۸	■	۲۳۸	برایم قویی نفرستاده است
۲۸۹	■	۲۳۹	عطر خون
۳۰۰	■	۲۴۰	چرا زهر در
۳۰۶	■	۲۴۱	قطعاتی از کوزه‌گری
۳۰۷	■	۲۴۴	جدایی
۳۰۸	■	۲۴۶	بدرفه
۳۰۹	■	۲۴۷	مایاکوفسکی در ۱۹۱۳
۳۱۱	■	۲۴۹	از مجموعه کتاب هفتم
۳۱۲	■	۲۵۱	رازهای شعر
۳۱۳	■	۲۵۹	شعرهایی درباره جنگ
۳۱۴	■	۲۶۵	ماه در آسمان
۳۱۵	■	۲۶۸	از هواپیما
۳۱۷	■	۲۷۰	خیانت
۳۱۸	■	۲۷۱	سوگواری
۳۱۹	■	۲۷۲	چهارپاره‌ها
۳۲۰	■	۲۷۳	به شعر
۳۲۲	■	۲۷۴	و ماه با شیطننت
۳۲۳	■	۲۷۵	نام من
	■	۲۷۸	آخرین بازگشت

آنا آخمتووا در یادداشت کوتاهی که درباره زندگیش نوشته می گوید: «در ۱۸۹۹، سال تولد من، چارلی چاپلین به دنیا آمد. سونات کروترز تولستوی منتشر شد، برج ایفل ساخته شد و هیتلر و ظاهراً الیوت هم در این سال به دنیا آمدند. در تابستان آن سال فرانسویان صدمین سالگرد به آتش کشیدن باستیل را جشن گرفتند و در شب تولد من، ۲۲ ژوئن، جشن چله تابستان برگزار می شود.

نام مرا به یاد مادر بزرگم «آنا یگرونا موتوویلووا»^۱ آنا گذاشتند. مادر او آخمتووا شاهزاده تاتار بود، از نوادگان چنگیز خان. نام ادبی ام را از او وام گرفتم. آن زمان فکر نمی کردم شاعر روسه خواهم شد... (اما روزی که در پانزده سالگی با مادرم از کنار خانه ای که در آن متولد شده بودم رد می شدیم) مامان پیشنهاد کرد توقف کنیم و نگاهی به کلبه ای بیاندازیم که از زمان ترک آن، ندیده بودیمش. در مقابل در کلبه که ایستادیم گفتم: «روزی یک تابلوی برنجی یادبود روی این در نصب خواهد شد.» قصدم شوخی بود و نمی خواستم خودنمایی کنم اما

1. Anna Yegorovna Motovilova

گومیلیف شوهر آخمتووا که مردی بود ماجراجو از همان نخستین روزهای ازدواج به بهانه سفرهای ماجراجویانه به آفریقا و دیگر جاهای جهان او را تنها می گذاشت.

در ۱۹۱۲ آخمتووا چهل و شش شعر خود را در مجموعه‌ای با نام شامگاه در ۳۰۰ نسخه به چاپ رساند. این مجموعه به سرعت نایاب شد و مورد توجه منتقدان قرار گرفت. اشعار «شامگاه» تغزلی و غالباً درباره عشق است. از شور شوق آغازین عشق تا سرخوردگی‌های بعدی آن در عشقی که فرجامی ندارد. به نظر می رسد آخمتووا در این مجموعه تا حدی با طرح عشق به شخصیت‌های کاملاً متفاوت جای پای اتویوگرافی را پاک کرده است اما مجموعه این اشعار نمایانگر سرخوردگی او از عشق به گومیلیف است.

در سپتامبر همین سال تنها فرزند او «لو گومیلیف» به دنیا آمد. همزمان با تولد لو بود که روابط آخمتووا با شوهرش که از همان نخستین روزهای ازدواج چندان گرم نبود رو به سردی بیشتر گذاشت. سفرهای مداوم گومیلیف و ماجراجوئی‌هایش، خشونت و پرخاشجویی‌های او آخمتووا را منزوی کرده بود. خانواده گومیلیف معتقد بودند که آخمتووا نمی‌تواند مادری شایسته باشد و برای مدتی کوتاه لو را از او گرفتند. اما سرانجام لو دوباره در اختیار آنها قرار گرفت.

در سال بعد دومین مجموعه او با نام «نسیج» منتشر شد. اشعار این مجموعه نیز اغلب درباره عشق زمینی و شور و هیجان آن بود که گاه به‌ویژه در اوج یأس با نوعی تقدیر مذهبی می آمیخت. این ویژگی سبب شد «بوریس ای خنباوم»^۱ منتقد سرشناس، آخمتووا را «نیم‌روسی و نیم‌راهبه» خطاب کند. سالها بعد ژدانف نیز با تکرار همین عبارت، سبب شد او از اتحادیه نویسندگان اخراج گردد.

1. Boris Eikhenbaum

اوضاع نابسامان اجتماعی در روسیه و بی‌ثباتی تزارینسوی دوم، روسیه را در آغاز جنگ جهانی اول در آستانه سقوط قرار داد. صدمات جنگ به سبب هرج و مرج اقتصادی و تورم بالا زمینه را برای نشر افکار انقلابی و فعالیت بیشتر انقلابیون آماده‌تر کرده بود. تابستان ۱۹۱۴ را می‌توان یکی از آخرین دوران آرامش آخمتووا نامید. گومیلیف برای ارضای روح ماجراجوئی‌اش با شعار میهن‌پرستی داوطلبانه به جبهه رفت. آخمتووا بیشتر شعرهایی را که از آغاز جنگ درباره این واقعه ناگوار برای روسیه سروده بود در ۱۹۱۷ با نام «فوج سفید» انتشار داد. اشعار این مجموعه که سرزمین کتاب اوست فاصله‌ای را که میان او و گومیلیف هر روز بیشتر می‌شد عیان کرد. در عین حال جابه‌جا در این اشعار می‌توان ردپای عشقی دیگر را دید. بسیاری اعتقاد دارند این عشق به منتقد جوانی به نام «نیکولای ندوبروو»^۱ است که مقاله جامعی درباره اشعار آخمتووا نوشته و آینده درخشانی برای او پیش‌بینی کرده بود.

در ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ نیروهای انقلابی به سرکردگی بلشویک‌ها حکومت موقت کرنسکی را که پس از سقوط تزار تشکیل شده بود سرنگون و اداره کشور را به دست گرفتند.

مسکو پایتخت اعلام شد و روسیه رسماً با آلمان پیمان صلح امضاء کرد. اما جنگ‌های شدیدتری در داخل روسیه بین انقلابیون و نیروهای ضد انقلاب در گرفت که پس از سه سال اوج و فرود سرانجام به نفع نیروهای انقلابی به پایان رسید.

گومیلیف که پس از چند ماه جنگیدن از ارتش خارج و به اروپا رفته بود سال ۱۹۱۸ به شوروی بازگشت. خیانت‌های او که از نخستین

1. NikolayNedobrovo

ماه‌های پس از ازدواج موجب برخورد‌های جدی بین او و آخماتووا بود، بهانه‌ای شد برای آخماتووا که مسأله جدائی را با او مطرح کند. گومیلیف نخست چنین چیزی را باور نمی‌کرد و سرسختانه با آن مخالفت می‌کرد اما سرانجام با مشاهدهٔ اصرار آخماتووا تن به جدائی داد و آن دو رسماً در همان سال از هم جدا شدند.

آخماتووا بلافاصله پس از جدائی از او با «ولادیمیر شلیکو» تاریخ‌دان برجسته و سردبیر دو نشریهٔ معتبر تاریخی ازدواج کرد.

زندگی در این سال‌ها بسیار دشوار شده بود و آخماتووا و شلیکو پس از اقامت کوتاه در یکی از اتاق‌های «فونتن هاوس»^۱ که پیش از انقلاب، قصر خانهٔ اشرافی «شرمنیف» بود به آپارتمانی کوچک منتقل شدند که دو اتاق داشت و تقریباً خالی از وسایل زندگی بود.

اما زندگی با شلیکو روز به روز دشوارتر می‌شد. شلیکو نمی‌توانست توجه اطرافیان به آخماتووا را تحمل کند.

از این که در هر جمعی مردم به‌ویژه مرد‌ها به‌سوی آخماتووا جلب می‌شدند و او را ستایش می‌کردند در عذاب بود. این مسأله روابط آن دو را تیره‌تر می‌کرد. شلیکو دیدارهای او و دیگران را محدودتر کرد بود و مدام از او دربارهٔ شخصیت‌های شعرهایش می‌پرسید.

«آنا تولی نایمان» یکی از نزدیکان آخماتووا می‌گوید او این ازدواج را سوء تفاهمی غم‌انگیز می‌خواند. آنا سرانجام در ۱۹۲۰ شلیکو را ترک کرد:

اطاعت از تو؟ دیوانه‌ای مگر!
من تنها از خدا اطاعت می‌کنم
دیگر آن رنج و عذاب را نمی‌خواهم.
شوهر من زندان‌بان است و خانه زندان.

و پس از جدائی از او:

از تو گسسته‌ام دیگر
و آتش درونم را آرامشی است اینک
دشمن جاودانی‌ام! اکنون باید یاد بگیری
چگونه با تمامی قلب عاشق باشی.

جدائی از تو هدیه‌ایست
فراموشی تو نعمتی...
اما عزیز من، آیا زنی دیگر
صلیبی را که من بر زمین نهادم به دوش خواهد کشید؟

پس از جدایی، دوستانش کمک کردند او در یک مؤسسه کشاورزی
به عنوان کتابدار استخدام شود. این مؤسسه آپارتمانی کوچک در
اختیار او گذاشت تا در آن زندگی کند.

جنگ‌های داخلی در ۱۹۲۱ به پایان رسید اما کشور در نابسامانی
شدید اقتصادی به سر می‌برد. فقر و محرومیت در مراسم شوروی بیداد
می‌کرد. در همین سال الکساندر بلوک شاعر سرشناس و سمبولیست
که آخمتووا او را یکی از بزرگترین شاعران روسی می‌نامید درگذشت.
در مراسم ختم او بود که به آخمتووا خبر دادند گومیلیف همسر اول او
به اتهام توطئه علیه انقلاب دستگیر شده است. پنج روز بعد خبر اعدام
گومیلیف را در روزنامه خواند. با اعدام گومیلیف بود که در واقع
روزهای تاریک و ناگوار برای آخمتووا آغاز شد و تا سال‌های بعد
سایه گومیلیف چون شمشیر داموکلس بر سر آخمتووا آویزان بود.

بدینی حکومت انقلابی به آخمتووا چندین دلیل داشت که زندگی با گومیلیف یکی از آن‌ها بود.

یکی دیگر از یاران و همراهان آکمه‌ایستی آخمتووا، «اوسپ ماندلشتم» که دوست صمیمی گومیلیف بود به‌طور جدی با این نظر که شعر و ادبیات باید در خدمت انقلاب باشد مخالفت کرد. او معتقد بود، خطاب هنر به تمامی بشریت در همه زمان‌هاست نه عده‌ای محدود در یک زمان معین. چنین نظری از دیدگاه هنر انقلابی به ویژه در آن سال‌ها که از هنر به عنوان عامل نیرومند برانگیزاننده و امیدبخش یاد می‌شد، برای بسیاری ناگوار بود این است که از همان سال‌ها کار هنری افرادی نظیر ماندلشتم و آخمتووا هریک به بهانه‌های مختلف اما در اصل به دلیل کم‌توجهی به انقلاب و طرح مسائل فردی زیر تازیانه انقلاب قرار گرفت.

این انتقادات به ویژه دربارهٔ مجموعهٔ پنجم آخمتووا که با نام «بارهنگ» در ۱۹۲۱ چاپ شد بیشتر شد. اشعار «بارهنگ» بیشتر شخصی و دربارهٔ ماجراهای عاطفی و احساسی آخمتوواست با کسانی که عاشقشان بود به ویژه با «بوریس آنرب»^۱.

در اواخر سال ۱۹۲۲ آخمتووا مجموعهٔ ششم خود را با نام «پیش از میلاد» منتشر کرد.

اشعار زیادی در این مجموعه گنجانده شد از جمله شعرهایی که آخمتووا سال‌ها پیش گفته بود و هنوز به‌چاپ نرسانده بود. او همچنین شعرهایی دربارهٔ گومیلیف و شلیکو را نیز در این مجموعه جا داد.

شاعرانی نظیر آخمتووا در سال‌های آغازین انقلاب شوروی از دو طرف تحت فشار بودند. یکی از سوی هنرمندان و شاعرانی که به

همدلی با انقلاب برخاسته بودند و اعتقاد داشتند که در شرایط سازندگی انقلابی هنر باید یکسره در خدمت اهداف انقلابی باشد و چون موتوری جامعه را پیش راند. این عده کینه‌ای نسبت به هنرمندانی چون آخماتووا نمی‌توانستند داشته باشند فقط عدم حضور شاعرانی مثل آن‌ها را در عرصه انقلاب ضایعه می‌شمردند.

مثلاً ولادیمیر مایاکوفسکی درباره آخماتووا گفته بود او بازمانده باشکوه ادبیات روسی است که نتوانسته خود را با شرایط جدید وفق دهد. یا حتی کوزمین از دوستان بسیار نزدیک آخماتووا پیش از انقلاب درباره او گفته بود که دیگر دوره آخماتووا به عنوان شاعر جامعه روسیه به پایان رسیده است. عده‌ای از این هنرمندان با گذشت زمان در نگرش خود نسبت به شور انقلابی و خلاقیت هنری تجدید نظر کردند و یا مانند مایاکوفسکی داوطلبانه از صحنه زندگی خارج شدند. گروه دیگر افراد فرصت‌طلب و دگم‌درون حزب بود که بیشتر برای خوش رقصی مدام شعارهای آتشین انقلابی می‌دادند و آخماتووا و امثال او را که در این شعارها با آن‌ها هم‌داستان نبودند، ملامت می‌کردند. این گروه دوم به سبب امکانات و موقعیتی که در حزب داشتند برای شاعرانی که از دستورات هنری حزب پیروی نمی‌کردند دشواری‌های فراوانی بوجود می‌آوردند.

آخماتووا در ۱۹۲۶ به‌طور رسمی از شلیکو طلاق گرفت و با منتقد هنری پرآوازه شوروی نیکولای پونین طرح دوستی ریخت. پونین آخماتووا را به آپارتمان خود در فاونتین هاوس برد تا با همسر سابق و دخترش ایرینا زندگی کند. پس از مدتی لو شانزده ساله، پسر آخماتووا، هم به آنها پیوست.

از سال ۱۹۲۸ بود که استالین پایه‌های قدرت خود را محکم کرد و دورانی را آغاز کرد که در تاریخ شوروی در ردیف سیاه‌ترین سال‌های

آن کشور به حساب می‌آید. سیاست‌های غلط استالین در کشاورزی موجب نافرمانی کشاورزان شد و به مقاومت وسیع آن‌ها منجر گردید. در بسیاری از مناطق شوروی به‌ویژه در روسیه کشاورزان به عنوان اعتراض محصولات خود را آتش زدند و دام و طیور را کشتند تا حکومت را مجبور به پذیرش خواسته‌هایشان کنند. این کار که تا حدی شوروی را به قحطی و گرسنگی کشانده بود بهانه‌ای شد تا سرکوب‌های بیرحمانه‌ای در مورد هر نوع اعتراض به حکومت آغاز شود. یاگودا رئیس پلیس مخفی و بعدها نیکولای پتروف جانشین او با بیرحمی تمام این سرکوب‌ها را رهبری کردند. بسیاری از هنرمندان نیز آماج این سرکوب‌ها شدند. اوسپ مندلشتام به اتهام سرودن اشعاری در هجو استالین روز ۱۳ می ۱۹۳۴ در خانه‌ای که آخماتووا نیز در آن مهمان بود دستگیر شد و به زندان افتاد. تلاش‌های آخماتووا و بوریس پاسترناک برای آزادی او فایده‌ای نداشت. سرانجام ماندلشتام و همسرش را به ورونژ تبعید کردند که سه سال را در آنجا گذراندند. در می ۱۹۲۸ مندلشتام دوباره دستگیر شد و در سر راهش به اردوگاه سیری در سن ۴۷ سالگی از دنیا رفت.

آخماتووا در فاصله ۱۹۳۵-۱۹۴۰ شعر معروف خود مرثیه را سرود. این شعر درباره‌ی روزهای وحشت و زندان است. آن روزها وقتی او احساس می‌کرد شعری را که سروده بسیار خطرناک است آن را به چند دوست صمیمی می‌داد تا از حفظ کنند و بعد شعر را نابود می‌کرد.

مرثیه نیز یکی از این منظومه‌هاست. در ۱۹۳۷ آخماتووا در بستر بیماری افتاد و به بیمارستان منتقل شد. در آنجا با یکی دیگر از مردان زندگی خود آشنا شد. دکتر گراشین عضو آکادمی علوم شوروی که

از چهره‌های برجسته طب در آن سال‌ها به‌شمار می‌رفت. او در بهبود آخمتووا تلاش بسیاری کرد. این آشنائی به دوستی عمیق‌تری انجامید و آخمتووا از خانواده پونین جدا شد و به اتاق دیگری در همان قصر منتقل شد. در همین سال بود که لو و پونین دستگیر شدند و بعد از مدت کوتاهی آزاد شدند. اما یک سال بعد لو دوباره دستگیر شد و این بار برای مدتی طولانی به سبیری تبعید شد.

در ۱۹۳۹ احتمالاً به خاطر تعریفی که سوتلانا دختر استالین از شعرهای آخمتووا کرده بود با دستور مستقیم استالین انتشار تعدادی محدود از شعرهای آخمتووا مجوز گرفت. چند شعر از او در نشریات ادبی به چاپ رسید و در ۱۹۴۰ مجموعه‌ای به نام «از شش کتاب» منتشر شد. در سپتامبر همان سال حزب کمونیست به بهانه اشارات مذهبی و بی‌اعتنائی به واقعیات جامعه شوروی دستور جمع‌آوری این کتاب را صادر کرد. اما دیگر دیر شده بود. چرا که این کتاب در فاصله‌ای بسیار کوتاه نایاب شده بود. در این مجموعه کتاب «نیزار» هم که شامل شعرهای آخمتووا از ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۰ بود تحت عنوان «سپیدار» گنجانده شده بود.

سال ۱۹۴۱ سرانجام جنگی که هیتلر علیه کشورهای جهان آغاز کرده بود با وجود پیمانی که استالین با او در ۱۹۳۹ بسته بود روسیه را نیز دربر گرفت و نیروهای نازی از مرزهای شوروی به درون آمدند. چندین هنرمند و موسیقی‌دان و فیلمساز از مسکو و لنینگراد بیرون برده شده و به آسیای میانه فرستاده شدند. آخمتووا هم تا می ۱۹۴۴ در تاشکند پایتخت ازبکستان زندگی کرد.

نامه‌ها و خاطرات این دوران آخمتووا نشان می‌دهد که عشق او به گراشین که در لنینگراد ماند هنوز پابرجا بود. در اکتبر ۱۹۴۲ زن گراشین در خیابان سخته کرد و مرد. در آن شرایط سخت جنگ، جسد او مدت‌ها

در گوشه خیابان ماند و بعد به سردخانه منتقل شد. گراشین چهره او را که موش‌های خیابان از شکل انداخته بودند به زحمت تشخیص داد و این صحنه ضربه بزرگی به روحش وارد آورد. او و آخمتووا به مکاتبات خود ادامه دادند و سرانجام گراشین از آخمتووا درخواست ازدواج کرد که او بلافاصله پذیرفت. آخمتووا که در ۱۵ می ۱۹۴۴ در مسکو مهمان دوستان خود بود خبر ازدواج قریب‌الوقوع‌اش را به آنها داد. یکی از حاضرین بنام مارگریتا الیگر در یادداشت‌های خود درباره آخمتووا می‌نویسد که هرگز آخمتووا را این چنین سرزنده و شاد ندیده بود. او پسرش تازه از زندان آزاد شده بود، شهر او لنینگراد نیز آزاد شده و گراشین از او درخواست ازدواج کرده بود. به نظر می‌رسید او در انتظار زندگی نوینی است.

اما این شادی و سرزندگی‌اش دیری نپایید. گراشین او را در ایستگاه راه‌آهن ملاقات کرد و بدون مقدمه گفت از ازدواج با او منصرف شده است. گراشین به جای او با دکری که در طول جنگ دستیارش بود ازدواج کرد. آخمتووا ضربه روحی شدیدی خورد و چندین ماه خود را در خانه خانواده ریباکف که از دوستانش بود زندانی کرد. آخمتووا در ۱۹۴۵ دوباره به فاونتین هاوس برگشت و با پسرش لو که در فتح برلین شرکت کرده بود و به این علت آزاد شده بود زندگی را از سر گرفت. آیزایا برلین متفکر سرشناس بریتانیایی که خود از مهاجرین سال‌های نخستین انقلاب اکتبر به انگلیس بود و به تابعیت آن کشور درآمده بود در میان هیئتی دیپلماتیک به مسکو رفت و در آنجا با آخمتووا دیدار کرد. داستان این دیدار را بعدها در کتاب «برداشت‌ها» منتشر کرد. این مقاله به طور جداگانه در این مجموعه گنجانده شده است. تاثیر دیدار بر آخمتووا را می‌توان در اشعار او از جمله «اشعار نیمه‌شب»، «پنج» و «درخت توت غرق شکوفه» مشاهده کرد.

پس از جنگ بود که بار دیگر بدگمانی حکومت به آخمتووا به‌ویژه به سبب دیدارش با آیزایا برلین و انتقاد از اشعار او که متهم به بی‌اعتنایی به ارزش‌های انقلابی می‌شد شدت گرفت. آندری ژدانف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست در ۱۶ آگوست ۱۹۴۶ در سخنرانی که برای نویسندگان روسی کرد دربارهٔ آخمتووا گفت: «شعرهای آخمتووا برای مردم شوروی چه تاثیر مثبتی می‌تواند داشته باشد. آیا آثار آخمتووا سودی برای جوانان ما دارد؟ این آثار هیچ اثری جز تخریب نخواهد داشت. این آثار تنها یاس و بدبینی، سرگستگی و میل به فرار از مسایل حیاتی و ملموس زندگی مردم و پناه بردن به تجربیات فردی را رواج می‌دهد. چگونه می‌توانیم آموزش جوانان را در دستان او قرار دهیم؟»

به دنبال همین سخنرانی بود که در ۴ سپتامبر ۱۹۴۶ آخمتووا از اتحادیهٔ نویسندگان شوروی اخراج شد. این یعنی محرومیت‌های اجتماعی و رفاهی بیشتر برای او در سال‌هایی که مجبور بود به تنهایی با مشکلات بجنگد. آخمتووا که دیگر امیدی به چاپ اشعارش نداشت خود را غرق در تحقیقی که دربارهٔ پوشکین آغاز کرده بود به‌ویژه در دو مقالهٔ «پوشکین و داستایوسکی» و «مرگ پوشکین» کرد.

در سال ۱۹۴۹ پسرش لو بار دیگر دستگیر شد. طاقت آخمتووا تاق شده بود. تصمیم گرفت با سرودن اشعار «در ستایش صلح» از در آشتی با استالین درآید. این اشعار که با سبک او بسیار فاصله داشت در مدح صلح و سرزمین پدری و استالین بود. اما آن‌ها نیز سبب آزادی لو از زندان نشد.

استالین در ۵ مارچ ۱۹۵۳ مرد. تاثیر مرگ او و افشاگری‌های پس از مرگش تدریجاً در زندگی آخمتووا قابل ملاحظه است. نخستین تلاش او برای آزادی پسرش لو بود که سرانجام پس از سه سال به نتیجه رسید.

سخت‌گیری‌های حکومت به او کمتر و کمتر می‌شد. جوانان پر شور و علاقمند دور او جمع می‌شدند و همگی به‌نوعی سعی می‌کردند تأیید او را روی اشعارشان داشته باشند. در میان این جوانان جوزف برادسکی که بعدها برندهٔ جایزهٔ نوبل شد و یوگنی یفتوشنکو را می‌شود دید.

در سال ۱۹۶۵ مجموعه‌ای از آخمتووا با نام «پرواز زمان» که درگیرندهٔ شعرهای پیشین او بود منتشر شد. این مجموعه کمترین سانسور پس از انقلاب را داشت و در عین حال آخرین مجموعهٔ شعری او با نام کتاب هفتم را نیز شامل می‌شد.

آخمتووا سال‌ها روی منظومه‌ای با نام «شعر بدون قهرمان» کار کرده بود. این منظومه از ۱۹۴۰ آغاز شد و در طول اقامت او در تاشکند پس از بازگشت به لنینگراد همچنان ادامه یافت. آخمتووا با وجود این که در پای این شعر تاریخ پایان سرایش را ۱۹۴۲ در تاشکند نوشته، تا آخر دههٔ شصت گاه سطرهایی به آن اضافه کرد. «شعر بدون قهرمان» حماسه‌ای است پر رمز و راز از آن‌چه آخمتووا در آن سال‌ها دیده و حس کرده است. او در این منظومه اشارات بسیاری به افراد مهم در زندگیش دارد و به ملاحظات سیاسی تا جایی که در توانش بود آن‌ها را غیر قابل ردیابی و شناخت قطعی کرده است. برخی از بندهای این منظومه چنان مبهم و رازآلود است که خواننده جز «حس زلال» چیزی دیگر از آن در نمی‌یابد. آخمتووا خود در این باره می‌گوید:

باید اعتراف کنم
از جوهری نامرئی بهره‌جستم
و نوشته‌ام را برابر آئینه نهادم
راهی دیگر برایم نمانده
آغازش برایم معجزه‌ای بود
و شتابی ندارم به پایانش برسانم.

گوشه‌نشینی و تنهایی آخمتووا در واپسین سال‌های زندگی تا حد زیادی از بین رفته بود. جوانان شاعر به سراغش می‌آمدند و در محافل خصوصی ادبی بیش از پیش شرکت می‌کرد.

در سال ۱۹۶۲ «رابرت فراست» شاعر پرآوازه آمریکائی و «فرانکلین ریوز» در سفرشان به شوروی به دیدار آخمتووا رفتند. فراست بعدها دربارهٔ این دیدار گفت: «چه زن باشکوهی است و چه قدر غمگین».

در ۱۹۶۴ «کمیتهٔ شاعران اروپائی» ایتالیا جایزهٔ ادبی خود را به آخمتووا اختصاص داد. او این جایزه را در کاتانیای سیسیل دریافت کرد. و یک سال بعد دانشگاه آکسفورد در انگلستان به او لقب دکترای افتخاری داد. او در سفرش برای این مراسم از لندن و پاریس دیدار کرد و بسیاری از دوستانی را که پس از انقلاب اکبر به اروپا مهاجرت کرده بودند ملاقات کرد. در نظر آن‌هائی که او را در سال‌های پیش از انقلاب از نزدیک دیده بودند آخمتووا دیگر آن دختر ظریف‌اندام و شیک‌پوشی که همیشه در محافل ادبی حاضر می‌شد نبود. بلکه بانویی بود سالم‌خورده و غمگین اما همچنان با لحن جادویی شعرهای مسحورکننده‌اش را برای دیگران می‌خواند.

آخمتووا در ۱۹۶۶ سکنهٔ قلبی کرد و مدتی را در بیمارستان گذراند. سپس به آسایشگاه منتقل شد و در ۵ مارچ ۱۹۶۶ از دنیا رفت. جسد او را به لنینگراد بردند. هزاران نفر برای وداع با او در لنینگراد گرد او آمدند. در مراسمی دیگر که از سوی نویسندگان شوروی برگزار شده بود «میخائیل الکسیف» شاعر و نویسندهٔ روسی در سخنرانی‌اش گفت: «شاعری با توانائی بی‌نظیر از میان ما رفت. او نه تنها در شهر و کشور خود بلکه در آن سوی مرزها آوازه‌ای بزرگ برای شعر روسی بخشید تا حتی در آفتاب سوزان سیسیل و مه آکسفورد نیز انسان‌ها بتوانند به داوری این صدای نیرومند شعر بپردازند.»

شاید خود او نیز تا حدی توانست به داوری آن‌چه از خود به‌جا نهاد
بنشیند.

نگاه به این شعرها با معنی پنهانی‌شان
چون خیره شدن در دره‌ای است ژرف
که به وسوسه‌ای تو را به خود می‌خواند
و تو هرگز به ژرفای آن‌ها پی نمی‌بری
و سکوت این ژرفا
هرگز از سخن گفتن خسته نمی‌شود.

دربارهٔ این مجموعه

برگردان مجموعه‌ای فراگیرتر با حجمی بیشتر از شعرهای آنا آخماتووا پیشنهاد دوست عزیزم آقای رئیس‌دانا مدیر انتشارات نگاه بود. چه وسوسه‌ای شیرین‌تر از این. برای این کار چند مجموعه در اختیارم بود که دوتای آنها دوزبانه بود با متن اصلی روسی. تکیه اصلی من در ترجمه به

Anna Akhmatova , Selected Poems, trans. Richard McKane, Blood
Axe Books 1989, Great Britain.

بود به خاطر ترجمهٔ زیبا و شعرگونه‌اش. اما در واقع مرجع اساسی‌ام مجموعه آثار آخماتووا بود به زبان انگلیسی با مشخصات زیر:

The complete Poems of Akhmatova, trans: Judith Hemschemeyer,
Zephyr Press, Boston, 1997.

این اثر کامل‌ترین مجموعه از اشعار آخماتووا به زبان انگلیسی است. آخماتووا در سکوت سی ساله‌اش بارها در اشعار قبلی خود دست برده، آنها را جابه‌جا کرده، قطعه‌ها و بندهای زیادی به آنها اضافه کرده بود. همین مساله گاه در انتخاب اشعارش از مجموعه‌های گوناگون دشواری زیادی را سبب می‌شود. تا حد امکان سعی کرده‌ام شعرهایی که برگردانده‌ام آخرین نسخه از بازنگری آخماتووا باشد.

گاه در آخرین ویرایش‌های آخمتووا و جابه‌جایی اشعارش شماره قطعات شعرش تغییر داده شده و این برای مترجم کارهایش از چند مجموعه دشواری‌هایی به وجود می‌آورد. اشاره به این نکته شاید یک پوزش پیشاپیش باشد برای سهو، خطای احتمالی در این مجموعه.

این یادداشت را نمی‌توانم بدون سپاس بسیار زیادم از حسن کیانی، مدیر نشر چشمه، پایان ببرم که با گشاده‌روئی اجازه استفاده از شعرهای کتاب «خاطره‌ای در درونم است» نشر چشمه به ترجمه خودم را در این مجموعه داد.

سپاس دیگر را بدهکارم به علی دهباشی و دوست عزیزم عبدالله کوثری برای اجازه‌شان به چاپ مقاله «دیدار آریابارلین و آخمتووا» که نخست در شماره ۶۱ نشریه بخارا و ویژه‌نامه آنا آخمتووا چاپ شد. همه عکس‌ها و تصاویر از کلیات اشعار آخمتووا به زبان انگلیسی که شرح آن رفت، انتخاب شده است.

برای نوشتن مقدمه این کتاب، به جز دو کتاب یاد شده در بالا از مقالات و یادداشت‌هایی که در اینترنت موجود است استفاده کرده‌ام.